در محضر امام خمینی (ره)

روش امام خمینی در مصرف آب

حساسیت نسبت به چکه‌های آب

از شیرهای آب بیت گاهی اوقات خواهی نخواهی قطره‌ای آب می‌چکید و ما بارها می‌دیدیم که امام احساس می‌کردند واشر شیر کمی ضعیف شده و دلیل چکه‌کردن آب هم همان واشر است. با آیفون زنگ می‌زدند و خدمتشان می‌رفتیم. می‌فرمودند: این شیر خراب است درستش کنید. می‌رفتیم لوله‌کش می‌آوردیم و برای اینکه هزینه‌ها زیاد نشود فقط واشر آن را عوض می‌کردیم. بعضی وقت‌ها که لوله‌کش نبود و یا دیر می‌آمد، حضرت امام یک ظرف زیر شیر آب می‌گذاشتند و وقتی که خدمت ایشان می‌رسیدیم می‌فرمودند: ببین چقدر آب جمع شده، اگر بنا باشد در هر منزلی این‌قدر آب هدر برود، چقدر می‌شود. امام در مصرف آب و برق خیلی توجه داشتند که اسراف نشود. درخت‌ها و گل‌های حیاط بیت را گاهی اوقات بچه‌ها آب‌پاشی می‌کردند، اگر حضرت امام احساس می‌کردند که از آب شهری استفاده شده ناراحت می‌شدند اما خیالشان راحت بود که از آب چاه است؛ با وجود آن نیز به باغبان‌ها تاکید می‌کردند که در مصرف آب چاه نیز صرفه‌جویی کنند.[1]

۱.کتاب:خاطرات خادمان و پاسداران امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام،۱۳۸۷،ص۳۴، راوی سید رحیم میریان؛ از پرتال امام خمینی.

از مهد هندوئیسم تا کربلا

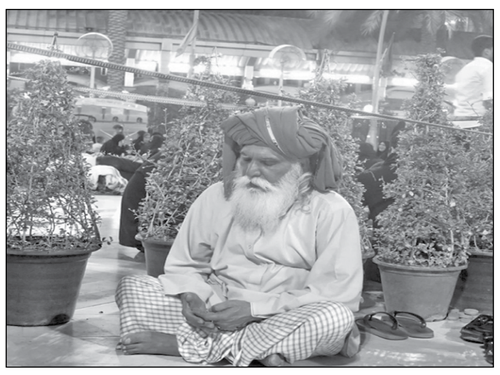

زائری هندی در بین‌الحرمین مشغول دعا بود، از نحوه دعا کردن او کنجکاو شدم و با کمی جست‌وجو و سؤال و جواب متوجه شدم، او اکنون مسلمان است اما تا سه سال قبل، از پیروان یکی از فرقه‌های آیین هندوئیسم بود و سال اول که به کربلا آمد، هنوز مسلمان نشده بود؛ نحوه دعا کردنش من را به اشتباه انداخت اما باب خیری شد تا از تغییر مذهب او جویا شوم.

هندوئیسم کجا و بین‌الحرمین کجا؟!

شنیده بودم که بسیاری از مردم غیرمسلمان هند، امام حسین(ع) را می شناسند، اما اینکه خود را به کربلا برسانند، کمی عجیب است.

یکی از زائران مسلمان هندی که فارسی می‌داند، حرف‌هایش را برایم ترجمه می کند؛ او می گوید: این سومین سالی است که به کربلا می‌آیم، من اکنون مسلمان هستم اما سه سال پیش که به کربلا آمدم، هنوز از پیروان آیین هندوئیسم بودم و فقط جذبه حسین(ع) مرا به این مکان کشاند و حتی تا چند ماه بعد نیز می‌خواستم عشق حسین را داشته باشم اما بر مذهب خود بمانم اما دیدم این طوری روحم ناآرام‌تر می شود، لذا سال بعد چند روز قبل از وارد شدن به کربلا مسلمان شدم.

او در ادامه می گوید: به کربلا آمدم چون حسین فقط یک رهبر دینی، یا محلی یا مذهبی نیست، او شخصیت و رهبری جهانی است.

این زائر حسینی در ادامه می گوید: حسین برای من برآورنده آرزوهایم است و هر روز صبح که از خواب برمی‌خیزم، رو به سوی کربلا می‌کنم و انرژی معنوی می‌گیرم. از او می‌پرسم چگونه با امام حسین(ع) آشنا شدی و می‌گوید: محرم چند سال پیش به دنبال آدرسی در یکی از ایالت‌های جنوبی هند بودم؛ آدرس را پیدا نمی‌کردم به سمت ساختمانی رفتم تا از فردی آدرس را بپرسم، صدای سخنرانی می‌آمد، سخنران آن از حسین می‌گفت، نام حسین را قبلا شنیده بودم اما از مرامش فقط یک کلمه می‌دانستم و آن اینکه او مقابل ظلم ایستاد؛ پای صحبت آن سخنران نشستم و به این نتیجه رسیدم که چقدر آرمان‌های حسین(ع) برایم جذاب، دلنشین و آشنا است. نظرش را درباره عاشورا جویا می‌شوم و می‌گوید: این یک واقعه تراژیک و هولناک بود؛ گروهی ایشان را که سخنش برای تعالی روح انسان بود، به شهادت رساندند. او را به حال خود تنها می‌گذارم تا به سبک و روش خود در این مکان مقدس دعا کند؛ به این نکته فکر می‌کنم که گاه یک لحظه تأمل و تفکر، انسان را که پیرو هندوئیسم است و اصلا نسبتی با راه حسین ندارد، نیز می‌تواند کربلایی کند.

از: پایگاه اطلاع‌رسانی حج

فلسفه تکرار هرساله عزاداری حسین‌بن‌علی (ع)

آیا حسین‌بن‌علی(ع) نیازی دارد که ما و شما بیاییم بنشینیم برایش گریه کنیم، مثلاً تشفّی قلبی پیدا می کند، العیاذ بالله عقده‌های دلش خالی می شود؟ یا عقده‌های دل فاطمه‌زهرا(س) و یا حضرت امیر(ع) خالی می شود؟ اصلاً آنها عقده دل دارند که بخواهند خالی کنند؟

امام صادق(ع) فرمود: سوره والفجر را بخوانید که سوره جد ما حسین‌بن‌علی است.

گفتند: آقا به چه مناسبت؟

فرمود: آیات آخر سوره والفجر: «ای صاحب نفس آرام! به سوی پروردگارت بازگرد، تو از پروردگارت خشنودی، عقده‌ای در روح تو وجود ندارد. تو آگاهانه کار خودت را انجام دادی، از کار خودت هم خوشحالی. خدا از تو راضی است. حالا برو در زمره بندگان خاص من، در زمره بندگان ما باش.» حسین رفت نزد پدر و برادر و مادر و جد بزرگوارش، آنها در یک سعادتی هستند که برای ما قابل تصور نیست. عقده‌ای ندارند که ما بخواهیم برای تشفّی عقده آنها کاری کرده باشیم.

پس مسئله تشفّی قلب حضرت زهرا با اقامه عزاداری امام حسین چیست؟

تشفّی این است که اسلام اصلی دارد به نام اصل عدل: «انّ اللّه یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الاحْسانِ وَ ایتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ» (نحل/۹۰) اسلام اصلی دارد به نام مبارزه با ظلم و ستمگری، اصلی دارد به نام حماسه شهادت.

حسین سمبل احیای عدالت اسلام است. حسین سمبل مبارزه با ظلم در دنیای اسلام است، حسین حماسه شهادت است، حسین شعار عدالت اسلامی است، شعار عدالت است. تا شما نام حسین را زنده نگه می دارید، یعنی ما طرفدار عدالت اسلامی هستیم. اینکه پرچم سیاه بالای خانه‌تان می‌زنید یعنی من وابسته به حسینم،

کدام حسین؟ همان حسینی که در راه عدالت شهید شد.

پس من وابسته به عدالت اسلامی‌ام، من وابسته به حسینم،

کدام حسین؟

همان حسینی که در راه خدا هرچه داشت داد، آن حسین پاکباخته در راه خدا. پس من طرفدار پاکباختگی در راه خدا هستم. خود همین شعار است. اسم بچه‌تان را هم که حسین می گذارید- اگر توجه داشته باشید- می‌خواهید این شعار را زنده نگه دارید.

این است که به ما گفتند نگذارید این [حادثه] فراموش بشود. سال به سال این خاطره را تجدید کنید.

*** مجموعه آثار استاد شهید مطهری (لزوم تعظیم شعائر اسلامی(پانزده گفتار))، ج ۲۵، صص: ۳۷۰-۳۶۹- با تلخیص و ویرایش**

اسرائیلیات و ماهیت آن

محمدجواد گودینی

اسرائیلیات مجموعه آموزه‌های یهودی است که در متون مقدس آنان (تورات، عهد عتیق و تلمود) ضبط شده و از طریق برخی از یهودیانِ مسلمان‌شده، به فرهنگ اسلامی و جوامع مسلمان راه یافته و به مرور زمان برخی از آن مطالب، به متون تفسیری و تاریخی اسلامی نیز وارد شده است. این مطالب، ریشه محکمی نداشته و در صحت آن، تردید جدی وجود دارد و برای ارزیابی صحت و سقم آن، باید بر منابع اصیل اسلامی به‌ویژه قرآن‌کریم و روایات معتبر عرضه شود. به دیگر سخن، برخی از یهودیانی که مسلمان می‌شدند، مطالب دین یهود از جمله تورات و تلمود را برای مردم بازگو کرده (و در مواردی، مردم نیز از آنان می‌خواستند شرح زندگی و داستان‌های پیامبران بنی‌اسرائیل را با جزئیات برایشان نقل و روایت کنند) و از این رهگذر، برخی از داستان‌ها، آموزه‌ها و سخنان یهودیان و نکات دینی‌شان وارد کتب اسلامی (از جمله تفاسیر) شده که این مطالب به «اسرائیلیات» شهرت یافته است.

از میان چهره‌هایی که به انتقال مفاهیم یهودی (اسرائیلیات) به جامعه اسلامی مبادرت کردند، می‌توان به «ابواسحاق کَعب الأحبار» اشاره نمود که با اسلام آوردنش، نکته‌های بسیاری از متون یهودی را در میان مسلمانان بازنشر داد. وی مردی یهودی بوده که پس از ارتحال پیامبر، اسلام آورد و در زمان خلافت عثمان از دنیا رفت. او از قدیمی‌ترین کسانی است که به نشر آموزه‌های توراتی و یهودی در میان مسلمانان اقدام کرده است. «وَهَب بن مُنبّه» نیز با نوشته‌های یهودیان و مسیحیان آشنایی کاملی داشت و دانش او درباره تاریخ پیامبران و تاریخ بنی‌اسرائیل به نوشته‌های یهودیان و مسیحیان بازمی‌گردد و در پاسخ به سؤالات درباره شرح زندگی پیامبران و رسولان الهی(ع)، به منابع یهودی استناد می‌کرد.

بدیهی است نکته‌ها و مطالب کتب پیشینیان باید به قرآن‌کریم و روایات معتبر عرضه شود؛ آنچه با آیات قرآن تناسب نداشته و برخلاف این کتابِ تغییرناپذیر الهی به‌شمار می‌رود، قابل‌پذیرش نیست. (تاریخ التراث العربی، ج ۱ ص ۱۲۲- ۱۲۱). عهد عتیق یا عهد قدیم، مجموعه نوشته‌های مقدس برای یهودیان بوده که شامل سه بخش می‌شود: ۱- تورات (که نامی عبری بوده به معنای هدایت و ارشاد؛ کتابی است که بر پیامبر بزرگ بنی‌اسرائیل حضرت موسی(ع) نازل شده و در قرآن نیز نام آن برده شده است؛ تورات به ۵ بخش تقسیم می‌شود: سِفر پیدایش، سفر خروج، سفر لاویان، سفر عدد و سفر تثنیه)،۲-اَسفار پیامبران بنی‌اسرائیل و ۳-نوشته‌های دیگر. در کنار عهد قدیم، تلمود نیز از آثار برجسته نزد یهودیان بوده و عقاید، احکام دینی و شرعی آیین یهود از این دو منبع مهم اقتباس شده است. (الصهیونیة و الأدیان، ص۹۳؛ التاریخ الیهودی، ص۶۸) به طور نمونه، در تورات آمده است: «پس از این، خداوند ابراهیم را امتحان کرد و فرمود: ای ابراهیم، او نیز پاسخ داد: لبیک. فرمود: فرزندت اسحاق را که دوستش داری، به سرزمین مُریا ببر و او را بر فراز یکی از کوه‌هایی که تو را بدان رهنمون می‌سازم، قربانی نما. ابراهیم صبح روز بعد، زود از خواب برخاست و الاغ خود را آماده ساخت و دو تن از غلامان را به همراه پسرش اسحاق با خود همراه برد و هیزمی برای آتش برپا کرد... هنگامی که به جایی رسیدند که خدا فرموده بود، ابراهیم هیزمی فراهم کرد و (دست‌وپای) پسرش اسحاق را بست و او را بر جایگاه ذبح بالای هیزم قرار داد و دستش را دراز نمود و چاقویی برداشت تا پسرش را ذبح کند؛ در این هنگام، فرشته‌ای از آسمان ندا داد: ابراهیم، ابراهیم، او نیز پاسخ داد: بله؛ فرشته گفت: دستت را به سوی آن کودک دراز مکن و به او آسیبی نرسان (او را قربانی نکن)؛ چراکه من می‌دانم تو از خدا هراس داری... ابراهیم نیز به پیرامونش نگریست و قوچی را دید، رفت و او را حاضر ساخت و به جای پسرش به قربانگاه آورد.» (و آن قوچ را به جای اسحاق ذبح کرد.) (الکتاب المقدس، صص۳۱- ۳۰) این در حالی است که طبق روایات معتبر اسلامی، اسماعیل(ع) برای ذبح از سوی خداوند برگزیده شد؛ نه اسحاق(ع). اما با این وجود در برخی منابع تفسیری اسحاق(ع) ذبیح‌الله دانسته شده است. (که با تأثیر از آموزه‌های یهودی و اسرائیلیات بوده و صحیح به نظر نمی‌رسد) ناگفته نماند در مواردی، اختلاف اندکی میان روایت تورات با آنچه خداوند متعال در آخرین کتاب آسمانی (قرآن‌کریم) آورده، دیده می‌شود؛ به طور نمونه جریان خروج موسی(ع) و خاندان اسرائیل از مصر با شباهت بسیاری در قرآن و تورات روایت شده است.

به گزارش عهد عتیق، موسی(ع) به فرمان خداوند شکست‌ناپذیر، دستش را بالای دریا (دریای سرخ یا رود نیل) گشود و آن، شکاف برداشت و بنی‌اسرائیل از میانه دریا که به زمینی خشک بدل شده بود، عبور می‌کردند و آب دریا نیز همچون دو دیوار بلند از راست و چپ آنان دیده می‌شد.

اگر چه در قرآن‌کریم که سخنی تحریف‌ناپذیر است، آمده: «به موسی(ع) وحی کردیم عصایت را به دریا بزن. دریا شکاف برداشت و هر بخش آن، چون کوهی بزرگ گردید.» (سوره شعراء، آیه ۶۳). در این هنگام بود که لشکر فرعون نیز به آنان رسیده و به فرمان فرعون، وارد دریای خشک شدند و هنگامی که بنی‌اسرائیل از دریا عبور کردند، خداوند به موسی(ع) فرمود: دستت را بر فراز دریا بگشا تا آب (دریا) به مصریان به همراه مرکب‌هایشان باز گردد. آب دریا نیز ارتش فرعون را غرق ساخت و از میان آنان، یک تن زنده نماند. بدین‌ترتیب خداوند بزرگ، بنی‌اسرائیل را از ستم فرعونیان نجات بخشید و آنان جنازه‌های مصریانی که در تعقیبشان بودند، مشاهده کردند و از خداوند و قدرت بی‌همتای او ترسیده و به او و پیامبرش موسی(ع) ایمان آوردند. (ایمان‌شان بیشتر شد). (الکتاب المقدس، سفر الخروج، ص۱۱۴). در هر دو روایت، بنی‌اسرائیل با مانع جغرافیایی (دریا یا رود بزرگ) مواجه بودند و برای گذر از آن، خداوند معجزه‌ای به آنان نشان داد و طبق فرمایش قرآن‌کریم، حضرت موسی(ع) به امر خداوند، عصایش را به دریا زد و دریا شکافته شد و بنی‌اسرائیل از آن عبور کردند و فرعونیان غرق شدند. به روایت تورات نیز دریا، با اشاره دستِ حضرت موسی(ع) شکاف برداشت و از دو طرف همچون دو دیوار بلند راهی باز شد و بنی‌اسرائیل از وسط دریا عبور کردند و فرعونیان غرق شدند و بنی‌اسرائیل نیز اجساد مصریان (لشکر فرعون) را مشاهده می‌کردند.

یکی از بدترین و توهین‌آمیزترین نکته‌هایی که برگرفته از متون مقدس یهودیان بوده و به متون اسلامی نیز راه یافته، مطالب خلاف واقعی است که نسبت به داود(ع) گفته شده است. در متون مقدس یهودیان، داود(ع) تنها پادشاهی است که پس از شائول (طالوت) به حکومت دست یافت و پادشاهی بنی‌اسرائیل را برعهده گرفت. اما در قرآن‌کریم، داود(ع) یکی از پیامبران بنی اسرائیل بوده که به او کتاب آسمانی «زبور» یا «مزامیر» اعطا شده و خداوند بزرگ، او را خلیفَه و جانشین خود در روی زمین توصیف کرده است و از این‌رو، هرگونه اتهام‌زنی به مقام آن پیامبر والاتبار، نادرست بوده و با مقام عصمت پیامبران(ع) نیز ناسازگار است. از این‌رو می‌توان با قاطعیت گفت: حکایت مربوط به همسر اوریا که زنی زیبا بوده و طبق نقل کتاب مقدس- نعوذبالله- داود(ع) شیدای او شده و شوهرش را به خط مقدم فرستاده تا کشته شود و او بتواند با همسرش ازدواج کند! با آیات قرآن و نیز مقام عصمت پیامبران(ع)، سازگار نبوده و داستانی افسانه‌ای و ساختگی است و از اسرائیلیاتِ باطل و نادرست بشمار می‌رود.

کوتاه سخن آنکه اسرائیلیات نکته‌ها و مطالبی است که از طریق بزرگان یهود و با تأثیر از متون یهودی وارد متون تاریخی و روایی اسلامی (از جمله تاریخ طبری) شده و ریشه اسلامی ندارد و شامل داستان‌ها، زندگی پیامبران(ع) و... می‌شود و از سده دوم هجری به برخی از متون تفسیری و... اسلامی نیز راه پیدا کرد و همراه با نکته‌ها و آموزه‌های خرافی و بی‌پایه‌ای است که بسیاری از آنها، با آموزه‌های اسلامی در تضاد بوده و هماهنگ نیست.

ریشه اسرائیلیات، تحریف در دین یهود و متون مقدس آن به‌شمار می‌رود که با آموزه‌های اصیل اسلامی و آیات قرآن‌کریم (که تحریف و تغییر را به ساحت قُدسی آن راهی نیست)، در تعارض است. نکته جالب توجه اینکه حضرت مسیح(ع) نیز در زمان حیاتش با بسیاری از آموزه‌های یهودیان (همان آموزه‌های تحریف شده و تغییریافته توسط کاهنان و دانشمندان یهود) مخالف بوده و روشنگری‌های او، کینه بزرگان آیین یهود در آن روزگار را برانگیخت و آنان کوشیدند حاکم رومی منطقه فلسطین (بطلمیوس) را علیه او بشورانند و طبق گزارش عهد جدید، او را به صلیب کشیده و به قتل رساندند؛ اگرچه قرآن‌کریم، قتل او را نفی کرده و تأکید می‌کند او را نه به صلیب کشیدند و نه کشتند؛ بلکه اشتباهی فرد دیگری را به جای او به صلیب کشیدند.

به هر روی، اسرائیلیات مطالب باطل و ساخته شده در متون یهودی به‌شمار می‌رود که از طریق برخی افراد مُغرض یا بی‌خبر، به متون اسلامی نیز راه یافته و نمونه‌هایی از آن، در این نوشتار مختصر گفته شد. نکته مهم اینکه اسرائیلیات آن دسته از گزاره‌ها و مطالبی را شامل می‌شود که برخلاف آیات قرآن و روایات معتبر اسلامی است و ملاک تشخیص آن، عرضه آنها بر آیات و روایات است.

هرچند در میان اسرائیلیات ممکن است برخی مطالب درست و مطابق با آموزه‌های اسلامی هم وجود داشته باشد و یا مطالبی با تعالیم اسلامی تعارض نداشته باشد اما سخنان ناصواب و مخالف با آموزه‌های اسلامی به وفور در اسرائیلیات یافت می‌شود.

منابع:

۱- قرآن‌کریم.
۲- الکتاب المقدس (کتاب الحیاة)، (عربی و انگلیسی) بریتانیا ۱۹۹۹.
۳- سزگین، فؤاد، تاریخ التراث العربی، المملکة العربیة السعودیة، جامعة الامام محمد بن سعود ۱۹۹۱.
۴- شاحاک، اسرائیل، التاریخ الیهودی، ترجمه به عربی: صالح علی سوداح، بیروت، بیسان.
۵- محمود، ابراهیم مصطفی، الصهیونیة و الأدیان، دمشق، دارالعلم ۲۰۰۳.

از میان چهره‌هایی که به انتقال مفاهیم یهودی (اسرائیلیات) به جامعه اسلامی مبادرت کردند، می‌توان به «ابواسحاق کَعب الأحبار» اشاره کرد که با اسلام آوردنش، نکته‌های بسیاری از متون یهودی را در میان مسلمانان بازنشر داد. وی مردی یهودی بوده که پس از ارتحال پیامبر، اسلام آورد و در زمان خلافت عثمان از دنیا رفت. او از قدیمی‌ترین کسانی است که به نشر آموزه‌های توراتی و یهودی در میان مسلمانان اقدام کرده است.

اسرائیلیات نکته‌ها و مطالبی است که از طریق بزرگان یهود و با تأثیر از متون یهودی وارد متون تاریخی و روایی اسلامی (از جمله تاریخ طبری) شده و ریشه اسلامی ندارد و شامل داستان‌ها، زندگی پیامبران(ع) و... می‌شود و از سده دوم هجری به برخی از متون تفسیری و... اسلامی نیز راه پیدا کرد و همراه با نکته‌ها و آموزه‌های خرافی و بی‌پایه‌ای است که بسیاری از آنها، با آموزه‌های اسلامی در تضاد بوده و هماهنگ نیست.

شبهه ها و پاسخ ها

عملکرد صحابه در واقعه کربلا

شبهه: آیا کسی از صحابه رسول خدا(ص)، در عاشورا علیه امام حسین(ع) شمشیر کشید؟ واکنش صحابه پیامبر نسبت به شهادت امام چه بود؟ آیا امکان دارد صحابه پیامبرعلیه نوه آن حضرت اقدام کرده باشند؟

پاسخ: عاشورای ۶۱ هجری در کربلا یادآور جنایاتی است که تاریخ تا به حال به خود ندیده است. عاشورا تقابل دو گرایش فکری قوی است که تفکرات و اندیشه‌های آنان از رجزهای اعضای آن در میدان جنگ قابل رهگیری است. عجیب آن بود کسانی که در نقطه مقابل، کمر به قتل حسین بن علی(ع) بسته بودند، یا از صحابه پیامبر اسلام بودند و سفارش‌های حضرت را نسبت به امام شنیده بودند و ایشان را به‌خوبی می‌شناختند و در فضائل وی تردیدی نداشتند و یا جزء تابعینی بودند که از روی ناآگاهی نسبت به امام و یا از روی حسد و کینه و قدرت‌طلبی و دنیاطلبی در مقابل ایشان قرار گرفتند. گرچه تعداد صحابی پیامبر(ص) که تا ۵۰ سال بعد از رحلت ایشان در قید حیات بودند، اندک بود، لکن همین تعداد اندک، مواضع مختلف و عملکرد متفاوتی را در قبال نهضت امام حسین(ع) از خود بروز دادند. برخی از آنها مانند حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه علاوه بر اینکه به امام نامه نوشتند، به هر طریق ممکن خود را از کوفه به کربلا رسانده و در رکاب حضرت به شهادت رسیدند؛ برخی همانند سلیمان بن صرد خزاعی سستی کرده و به امام ملحق نشدند. برخی نیز قبل از حرکت امام به کوفه، به دلایلی همچون پیری و نابینایی مانند ابن عباس نتوانستند با ایشان همراهی کنند و برخی دیگر مانند شبث بن ربعی که فقط به دنبال منافع خود بودند، با دیدن شرایط و اوضاع کوفه، علی‌رغم دعوت از امام، در صف لشکر عمر بن سعد قرار گرفته و مرتکب جنایتی بزرگ شدند. در این بخش به تعدادی از صحابی مخالف و حاضر در جبهه مقابل سید الشهداء(ع) اشاره می‌کنیم:

۱. در رأس این افراد می‌توانیم به شبث بن ربعی اشاره‌کنیم که به دلیل مواضع متضاد و رنگارنگ وی در قبال اهل‌بیت(ع) و مخالفان ایشان به دلیل منفعت‌طلبی، می‌توان وی را مرد هزارچهره تاریخ اسلام نامید. وی که بعد از رحلت حضرت رسول از اسلام خارج شده و مدتی به‌عنوان مؤذّن سجاح (مدعی نبوت) فعالیت می‌کرد، توبه کرده و دوباره مسلمان شد[1] و زندگی پرفرازونشیبی را پشت سر گذاشت. او در کربلا با قاتلین فرزند رسول خدا همراهی کرده و فرماندهی پیاده نظام سپاه ابن سعد را برعهده داشت،[2] و پس از مرگ یزید، با ابن زبیر بیعت کرده و در مقابل قیام مختار قرار گرفت.[3] وی در اواخر عمر خویش به عبدالملک پیوست و در جنگ با خوارج نیز شرکت داشت.[4] ۲. عمرو بن حجاج زبیدی از دیگر صحابی در صف لشکریان ابن سعد بود. وی از صحابی رسول خدا بود. بعد از اینکه عده‌ای از مسلمانان پس از رحلت پیامبر مرتد شدند، برخی از بزرگان قومش(بنی زبید) تصمیم بر خروج از اسلام گرفتند، اما وی به همراه یکی دیگر از افراد قبیله‌اش، آنان را از این کار منصرف کردند.[5] ازجمله جنایات وی در کربلا بستن آب بر روی امام حسین(ع) و یارانش،[6] پیشنهاد سنگ‌باران امام،[7] خارجی خواندن امام و امام خطاب کردن یزید بود[8] وی همچنین جزو افرادی بود که سرهای شهدا را نزد ابن زیاد آوردند.[9] عمرو بن حجاج سرانجام پس از درگیری با نیروهای مختار و فرار از دست آنها، در منطقه واقصه از تشنگی به هلاکت رسید.[10]

۳. از دیگر سرداران و صحابه سرشناس که در شهادت امام حسین(ع) نقش داشتند، حجار بن ابجر از قبیله بکر بن وائل بود. وی و پدرش نزد پیامبر رفتند، گرچه وی مسلمان شد، ولی پدرش ترجیح داد مسیحی بماند و مسیحی بمیرد[11] حجار جزو آن دسته از سران کوفه بود که به امام نامه نوشت[12] اما با تغییر اوضاع کوفه، به خدمت ابن زیاد درآمده و در پراکنده ساختن مردم از اطراف مسلم بن عقیل نقش بسزایی داشت.[13] وی به همراه هزار نفر توسط ابن زیاد از کوفه به کربلا برای حضور در لشکر ابن سعد گسیل داده شد.[14] بعد از واقعه عاشورا، در کنار مصعب بن زبیر با مختار جنگید. در درگیری میان زبیریان و مروانیان، وی به همراه تنی چند از بزرگان کوفه، در سال ۷۱ به‌شرط ولایت اصفهان، همکاری با عبدالملک بن مروان را پذیرفتند.[15] برخی دیگر از صحابه که در عاشورا مقابل امام حسین(ع) قرار گرفتند، عبارت بودند از: عزره بن قیس،[16] اسماء بن خارجه فزاری،[17] عبدالرحمن بن ابی سبره جعفی.[18]

عملکرد صحابه پس از واقعه عاشورا

بعد از شهادت حضرت سیدالشهدا و یاران باوفایش، شاهد عکس‌العمل‌هایی از جانب صحابه پیامبر هستیم. برخی در قالب اعتراض و سخنرانی کوبنده بر ضد ابن زیاد و بنی‌امیه و برخی دیگر به شکل گسترده‌تر و در قالب یک قیام همه‌جانبه بروز و ظهور یافت. برای نمونه، وقتی سر مبارک امام حسین(ع) را در کوفه در مقابل ابن زیاد قرار دادند، وی با چوبدستی خود بر چشمان و لب‌های امام می‌زد. زید بن ارقم که از صحابی پیامبر اسلام بود، با دیدن این صحنه برافروخته شده و این چنین اعتراض کرد: «ای ابن زیاد چوبدستی‌ات را بردار، چرا که من رسول خدا(صلی‌الله علیه و آله) را دیدم که لبان مبارکش را بر این لب و دهان می‌نهاد.» سپس با صدای بلندگریه کرد. ابن زیاد گفت: ای دشمن خدا! خداوند چشمانت راگریان کند! اگر پیرمرد فرتوتی نبودی که عقلت را از دست داده‌ای، به یقین گردنت را می‌زدم.[19] عبدالله بن عفیف از قبیله اَزد یکی دیگر از اصحاب رسول خدا بود که در مجلس ابن زیاد، لب به اعتراض گشوده و ابن زیاد را آماج سخنان تند و کوبنده قرار داد. وقتی ابن زیاد شروع به اهانت به امام حسین و خاندان پیامبر کرد، ابن عفیف سخنان او را قطع کرد و گفت: ای پسر مرجانه! دروغگو پسر دروغگو تو و پدرت هستید و نیز کسی است که به تو حکومت داد و پدرش. ای ابن مرجانه! آیا پسران پیامبران را می‌کشید و سخن صدّیقان را بر زبان می‌آورید؟[20] ابن زیاد دستور داد تا وی را دستگیر کنند ولی با مداخله افراد قبیله ابن عفیف، ناکام ماند؛ اما مأموران وی شبانه به خانه او یورش بردند.[21] وی که نابینا بود، با اشاره و راهنمایی دخترش صفیه تنی چند از آنها را به هلاکت رساند،[22] لکن سرانجام دستگیر شده و سر از بدنش جدا کردند.[23] یحیی بن حکم برادر مروان بن حکم از دیگر صحابه بود که با شنیدن اشعار توهین‌آمیز یزید به ساحت مقدس امام حسین و اهل‌بیت(ع)، چند بیت شعر سرود و از این جریان بسیار افسوس خورد و یزید را مذمت کرد.[24] البته بودند برخی از صحابه که بعد از شهادت امام حسین(ع)، بر بیعت خویش با یزید بن معاویه ماندند. بعد از اینکه مردم مدینه و برخی جاهای دیگر پس از شهادت امام حسین(ع) بیعت خویش را با یزید شکستند، عبدالله بن عمر خطاب به فرزندان خویش گفت: «بیعت ما با یزید، بیعت با خدا و رسول او بوده است و از پیامبر شنیدم کسی که بیعتش را با دیگری بشکند جایگاهش جهنم است؛ بنابراین هر کس بیعتش بایزید را بشکند بین من و او جدایی است.»[25] نوع دیگر واکنش‌ها از سوی صحابه، در قامت قیام‌های گسترده چندین هزار نفری بروز و ظهور پیدا کرد. اولین حرکت از این دست، قیام مردم مدینه به رهبری عبدالله بن حنظله بود که بر ضد فساد اخلاقی و دینی یزید در سال ۶۳ هجری در منطقه حرّه در اطراف مدینه رخ داد. در این حادثه دلخراش که به فاجعه حرّه نیز شناخته می‌شود، بیش از ۸۰ تن از صحابی پیامبر اسلام حضور داشتند که همگی توسط سپاه مسلم بن عقبه قتل عام شدند.[26] سلیمان بن صُرد خزاعی از دیگر صحابه رسول خدا بود که پس از واقعه عاشورا، جمع کثیری از شیعیان را در کوفه با خود همراه کرد و در سال ۶۵ هجری قیامی را ترتیب داد که در تاریخ با نام «توابین» از آن یاد می‌شود. گرچه این قیام در منطقه عین الورده بشدت سرکوب شد و همه آنان به جز چند نفر که زنده ماندند و بعداً به قیام مختار ملحق شدند، بقیه اعضای آن به شهادت رسیدند،[27] اما جنبشی اعتراضی بود بر ضد قاتلین امام حسین(ع) که به دنبال جبران سستی و کم‌کاری خود در قبال نوه رسول خدا بود.[28]

قیام مختار ثقفی از دیگر تحرکات نظامی بود که توسط یکی از صحابه رسول خدا بر ضد بنی‌امیه و قاتلین سیدالشهدا شکل گرفت. گرچه وی در ابتدا توانست شهر کوفه را از اشراف و جنایتکاران کربلا پاک‌سازی کند، اما تقابل همزمان وی در دو جبهه با زبیریان و مروانیان و ناهماهنگی میان لشکریانش با وی، سبب شکست این قیام شد.[29] درمجموع، عملکرد صحابه در قبال قیام امام حسین(ع) و عکس‌العمل آنها بعد از شهادت حضرت یکسان نبود. برخی مانند مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر همراه امام به شهادت رسیدند. برخی دیگر در جبهه مقابل قرار گرفتند و لکه ننگی برای خود و خاندان خویش به یادگار گذاشتند. برخی دیگر در جبهه مقابل قرار گرفتند و لکه ننگی برای خود و خاندان خویش به یادگار گذاشتند. پس از شهادت حضرت نیز عده‌ای از صحابه، چه به‌صورت انفرادی و چه در قالب قیام مسلحانه با قاتلان امام حسین(ع) مبارزه کردند که گرچه پیروزی‌ها و موفقیت‌هایی را کسب کردند، ولی قریب به‌اتفاق این جماعت به شهادت رسیدند. در این بین، گرچه عبدالله بن زبیر با یزید بیعت نکرد، لکن هرگز ادعای خلافت وی در مقابل یزید، به‌عنوان اعتراض به قتل امام حسین(ع) نبود چراکه وی به دنبال قدرت‌طلبی و کسب خلافت بود و با خاندان اهل‌بیت(ع) میانه خوبی نداشت.

برای مطالعه بیشتر

- تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا، نوشته مهدی پیشوایی.

پانوشت‌ها:

۱. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب‌الاشراف، دارالفکر، ج ۱۲، ص ۱۶۳؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۵۱. ۲. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب‌الاشراف، دارالفکر، ج ۳، ص ۱۸۷؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۲۲؛ ابن‌اثیر، علی بن ابی کرم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۰. ۳. ابن‌اثیر، علی بن ابی کرم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۷۱. ۴. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک ج ۶، صص ۱۲۳-۱۲۴. ۵. ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، اسد الغابه، ج ۳، ص ۷۰۹. ۶. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب‌الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۱؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک ج ۵، ص ۴۱۲. ۷. مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۳. ۸. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۲؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۳۵؛ ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، اسد الغابه، ج ۴، ص ۶۷. ۹. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب‌الاشراف، دارالفکر، ج ۳، ص ۲۰۶؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۵۶. ۱۰. بلاذری، پیشین، ج ۶، صص ۴۰۹-۴۱۰. ۱۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابه، ج ۲، ص ۱۰۳؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۴۶. ۱۲. دینوری، احمد بن داود، اخبارالطوال، ص ۲۲۹؛ بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۱۵۸. ۱۳. دینوری، احمد بن داود، اخبارالطوال، ص ۲۳۹؛ مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۵۲. ۱۴. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب‌الاشراف، دارالفکر، ج ۳، ص ۱۷۸. ۱۵. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک،ج ۶، ص ۱۵۶. ۱۶. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابه، ج۵، ص ۳۹۸؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۴۲۲، ۴۳۶. ۱۷. ابن حجر عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۹؛ ابن عنبه، احمد بن علی بن حسین، عمده الطالب فی انساب آل ابی‌طالب، ص ۹۲. ۱۸. مزی، یوسف بن عبدالرحمن بن یوسف، تهذیب الکمال، ج ۸، ص ۳۷۰؛ ابن‌اثیر، علی بن ابی کرم، الکامل فی‌التاریخ، ج ۴، صص ۶۰. ۱۹. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، مؤسسه الوفا، ج ۴۵، ص ۱۱۷. ۲۰. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، ج ۸،